

تاریخ مشهد

از پیدایش تا آغاز دوره افشاریه

تألیف محمدرضا قصابیان

اشتیاق آدمی به دانستن سرگذشت آدمیان پیشینیان و شوق کندوکاو در شیوه زندگی انسانهای دیگر، بانی و باعث ثبت و ضبط وقایع و عامل پیدایش کتابها و مقالات متعدد تاریخی بوده و تاریخ هر ملت و شهری در حقیقت شرح رویدادها و معرفی پیشینه فرهنگی، سنتها و باورهای کلی و روابط . مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم یک سرزمین است که آدمی به مقتضای نیاز به آن سرزمین روی آورده و روزگارانی را به سر برده و از آن پاسداری نموده است.

تاریخ مشهد در حقیقت از پیدایش مشهدالرضا آغاز می شود و اگر چه تا حدود شش قرن برای آن تاریخی مستقل لحاظ نشده و مشهد در این دوران به عنوان تابعی از نوغان توس به شمار آمده است، اما به شهادت مستندات تاریخی، مشهد وجود داشته، و می زیسته اگر چه فرصت استقلال نداشته است. پس به قطع تاریخی دارد نوشته، که می تواند به انضمام شرح رویدادهای دوران بعد که به طور مستقل و مفصل نوشته شده است تکمیل گردیده و تحت عنوانتاریخ مشهد از آغاز پیدایش تا کنون تدوین گردد. به ویژه آن که تا کنون تاریخ سیاسی جامع و مستقلی برای آن به نگارش در نیامده است.

تاریخ مشهد در این دوران، شرح رویدادهای ششصد ساله ای است که توس کهن پس از مرافقتی بزرگوارانه و یا به اجبار، میراث تمدن خویش را به او می سپارد، چرا که توس از آن زمان که سناباد نوغانش مفتخر به پذیرش پیکر مطهر امام رضا (ع) گردید به نیکی تولد شهری عظیم را در درون روستایی کوچک دریافت، و سپس ناظر بر بالیدن او گردید و هنگامی که توس در توفان زرد مغول و تیمور، ویرانی دیرینه های تاریخی خویش را به تلخی تجربه می کرد، متحیرانه شاهد بود که چگونه، مشهد پای می فشارد و حتی میزبانی آورگان همسایه کهن سال خویش را بر عهده گرفته است. و در این دوران توس غبط وار ناظر شکوفایی تمدن شهری مذهبی بر حول مرقد مطهر امام رضا (ع) در دهکده سناباد بود، و نظاره می کرد که چگونه ارادتمندان آن حضرت، سناباد را موطن خویش ساخته و با شور ایمان و عشق ولایت، هنر و ایمان را به هم آمیخته و با زیور اخلاص آراسته و به همت ایثار در مظهری شگرف بر مرقد و حرمش نثار نموده و به حراست از خشت خشت آن با نثار جان خویش ارادت می ورزند را به گونه ای پاس می دارند که عموم ارباب تاریخ را بر این سرافرازی به گواهی واداشته اند. بخش دیگر تاریخ مشهد که در واقع شرح گسترش و پویایی و تاریخ دوران سروری این شهر بر دیگر شهرهای خراسان می باشد، بسیار مفصل و دامنه دارتر است.

در شرح تاریخ مشهد سخن را باید از پیدایش مشهد الرضا آغاز نمود اما چون زایش و رویش مشهد که تاریخ سیاسی آن موضوع این تحقیق است در توس یکی از ولایات خراسان

بزرگ می باشد صورت پذیرفته است، و مشهد پیوندی مستحکم و دیرینه با آن دارد. لذا پژوهش درباره آن مستلزم بررسی این دو مقوله، بویژه توس می باشد که بخشی از این تحقیق بدان اختصاص یافته است، ولی چون شرح اجمالی تاریخی و جغرافیای تاریخی خراسان، لازم، اما تخصیص بخش یا فصلی از تحقیق به آن غیر ضروری می نمود، بنابراین اشاره ای اجمالی به وضعیت خراسان و سیر تاریخی تبدیل مشهدالرضا به مشهد در آغاز بررسی تاریخ مشهد، ضروری است. خراسان= واژه خراسان که به تعبیر تاریخ نویسان و جغرافی نگاران در کتابها به معانی مختلف بکار رفته است، نظر بعضی از صاحب نظران به خاطر واقع بودن این سرزمین در شرق ایران است که برخی آنرا منسوب به محل طلوع خورشید دانسته اند. و عده ای نیز نوشته اند که خراسان در زبان قدیم فارسی به معنی خاور زمین است. برخی دیگر از نویسندگان، خراسان را شکل تغییر یافته دو کلمه خور و آسان دانسته اند. و به نظر می رسد که صورت درست کلمه خراسان، خورآسان بوده است که بر اثر تطور زمان و شاید از باب تطابق نگارش یا تلفظ، خراسان شده است. چون بررسی تاریخ خراسان کهن نیاز به تحقیقی مفصل و مستقل دارد و در این مقال نمی گنجد، لذا به طور اجمال به آن اشاره می گردد. سرزمین خراسان در طول تاریخ هیچگاه دارای مرزهای ثابت جغرافیایی نبوده و تحت تأثیر عوامل مختلف، محدوده آن همواره گسترش یا کاهش یافته است. اما به طور مسلم سرزمین قدیم آن به مراتب وسیع تر از خراسان کنونی بوده و به تدریج در دوره های قبل و بعد از اسلام تغییراتی حاصل نموده و به صورت فعلی

در آمده است. دانشمندان بر اساس تحقیقات باستان شناسانه، احتمال داده اند که نقطه سکونت در خراسان به دوره پالئولیت مربوط می باشد و می نویسند که این سرزمین از دیرباز محل سکونت انسانهای اولیه بوده است. در طی هزاره دوم قبل از میلاد با ظهور عناصر هندو اروپایی در میان بومیان ایرانی و مهاجرتهای آنان در داخل سرزمین ایران قدیم، بخش عمده ای از قبایل تشکیل دهنده شعبه شرقی جنبش هندو اروپایی به تدریج به طرف مشرق پیش رفته و پس از عبور از جیحون در حوالی رود کابل ساکن شده اند. بدین ترتیب در دوران ماقبل تاریخ و بنا به گزارشهای اسطوره ای خراسان بزرگ کانون مستقل حوادث زندگی نژاد آریا بوده است و در آستانه ورود ایران به دوران تاریخی با تشکیل دولت ماد و پس از آن هخامنشی، کانون حوادث به غرب و جنوب منتقل شده است. خراسان در عهد هخامنشیان از ساتراپهای مهم به شمار می آمده است. در فهرست ایالات ایران در زمان داریوش کبیر که در شش کتیبه آمده نام ساتراپ پرشوه نیز ذکر گردیده که با خراسان شمالی امروز منطبق است. خراسان پس از سقوط هخامنشیان به تصور اسکندر درآمد، پس از مرگ اسکندر و در پی شورش دیود توس حاکم یونانی بلخ در ۲۵۶ ق. م. باختر و مرو متحد شده و از دولت سلوکی جدا گردید و ۶ سال بعد در ۲۵۰ ق. م.، پارتیها هم از دولت سلوکی جدا شدند و سرزمین پارتی به استقلال رسید و به این ترتیب اولین دولت ایرانی در ولایات شرقی در قرن سوم قبل از میلاد تاسیس شد، و بدین گونه با قدرت یافتن اشکانیان، خراسان دوباره مرکز قدرت گردید. در دوره پادشاهی

ساسانیان، خراسان باستانی یا ساتراپ پارت به شکل یکی از استانهای مهم درآمد و اداره آن بر عهده حکمرانی بود که به او سپهبد می گفتند. و حاکم خراسان چهار مرزبان داشت که بر چهار ربع خراسان بزرگ حکومت می کردند. ساتراپ نشینهای عهد ساسانی هم، مانند زمان هخامنشیان دارای حدود ثابتی نبوده است و شاهان ساسانی به اقتضاء، مرزبانانی را به ایالات و ولایات می فرستادند که هرات و مرو و سرخس و نیشابور و توس از این جمله بوده اند. خراسان در عهد باستان سرزمین وسیعی بوده است که از نزدیک کرانه های جنوب شرقی دریای خزر تا بلندیهای حصار مانند پامیر و هندو کش گسترده بوده و در سراسر دوران ساسانی قسمتی از شاهنشاهی ساسانی به شمار می رفته است. پس از آنکه مسلمانان در عهد خلیفه دوم به فتح ایران پرداختند اعراب مسلمان در ادامه تصرفاتشان به سوی شرق، به خراسان رسیدند، اما نواحی دور افتاده ایران از جمله خراسان، تا شروع نخستین دوران حکومت امویان به تصرف مسلمانان در نیامد. پیشرفتهای نظامی مسلمانان در دوران اموی، ادامه داشت. و اگر چه فتوحات این دوران اعراب مسلمان را مشغول می داشت، اما اعمال سیاست عربی بنی امیه، نارضایتی حوالی به ویژه خراسانیان را فراهم ساخت و در اواخر عهد بنی امیه خراسان تبدیل به مهمترین مرکز نهضت ضد اموی گردید و سرانجام به رهبری ابومسلم خراسانی، سپاه خراسان به عراق حمله برد و خلافت بنی امیه را واژگون ساخت و بنی عباس به قدرت رسیدند. در دوران بنی عباس برای مدتی خراسان اهمیت داشت و ابومسلم مرو را مقر امارت خویش ساخت.

اما پس از چندی سیاست عباسیان موجب نارضایتی مردم خراسان را فراهم ساخت و با قتل ابومسلم پیوند سیاسی خراسانیان و عباسیان گسست و دوباره خراسان مرکز قیامهای سیاسی و نظامی در شرق سرزمین های اسلامی گردید و خطر خراسان تا به آن حد افزایش یافت که هارون الرشید برای دفع شورش رافع بن لیث و همزه بن آذرک، خود به خراسان لشکر کشید؛ و در همین سفر بود که بیمار شد و در نوغان توس درگذشت و در سناباد مدفون گردید. اختلافات امین و مأمون بر سر خلافت، زمینه را برای ستیز دوباره عرب و ایرانی فراهم ساخت و دوباره خراسان مرکزیت سیاسی گذشته را بازیافت و محل وقوع مهمترین و حساسترین رویدادهای سرنوشت ساز حکومت اسلامی گردید.

اما این بار نیز خراسان نقش خود را به خوبی ایفا کرد و طاهر هم چون ابومسلم ثانی با شکست امین خلافت را برای مأمون قطعی ساخت و بدین وسیله او را وامدار خراسانیان نمود و به پاس این خدمت بزرگ، والی خراسان گردید. در دوران طاهری، خراسان اهمیت داشت و نیشابور شهر مهم قسمتهای چهارگانه خراسان به شمار می آمد و در دورانهای بعد نیز این رونق تداوم داشت، و اگرچه در دوران سامانیان مرکز حکومت به بخارا انتقال یافت، اما نیشابور اهمیت خود را از دست نداد. شهرهای دیگر خراسان از جمله غزنه، و سپس هرات نیز به ترتیب در دوران حکومت غزنویان و سلجوقیان برای مدت قدرت داشتند. اما در این دوران نیز نیشابور به عنوان یکی از شهرهای مهم خراسان به شمار می آمد. پس از حمله مغول و خرابی خراسان، مدتها این ولایت تحت سیره آنان

بود، تا آنکه در ۷۸۳ ه.ق. به تصرف تیمور درآمد و هرات مقر سلطنت شاهزاده گان تیموری گردید خراسان در عهد امارت تیموریان کانون ادب و هنر شرق ایران گردید و شهرهای مختلف آن به ویژه هرات و مشهد رونق یافت. پس از روی کار آمدن صفویه و تصرف خراسان، مشهد که از زمان تیموریان از نظر شهری اهمیت یافته بود به تدریج جای شهرهای نیشابور، توس و بلخ را گرفت و به جای هرات مرکزیت یافت. و از آن پس همچنان به مرکزیت خراسان باقی ماند. مسیر تاریخی این دگرگونی، یعنی مشهدالرضا به شهر مرکزی خراسان، به طور مشروح در این تحقیق آمده است که به اجمال می توان گفت فلسفه اصلی پیدایش مشهد وجود آرامگاه حضرت رضا (ع) در سناباد بوده است. اما باید به این نکته توجه داشت که تبدیل دهکده سناباد به شهرک و سپس شهر و سرانجام شهری بزرگ در طول چند قرن صورت پذیرفته است.

توس از حمله مغولان تا اواخر عهد صفویه

## مغولان در خراسان

در اوایل قرن هفتم ه.ق. هنگامیکه غرب سرزمینهای اسلامی، صحنه مبارزات مسلمانان و

نیروهای صلیبی بود، ایران و سرزمینهای شرق نیز به واسطه قدرتمند شدن قبایل مغول که

تحت رهبری فاتح جدیدی به نام تموچین متحد شده و سرزمینهای وسیعی را تحت

تصرف خویش درآورده بودند، در معرض خطر قرار گرفت و اهمیت این امپراطوری نوپا

تا بدان حد افزایش یافت که الناصر خلیفه عباسی برای دفع خطر متجاوزان به او روی

آورد. قرن هفتم یکی از پر حادثه ترین دورانهای تاریخی ایران و به ویژه خراسان بزرگ

است، زیرا خراسان اولین منطقه مورد تهاجم مغولان به سرزمین ایران بوده است.

چنگیزخان که پس از تصرف سرزمینهای ختای (چین) و صلح با ایغوریان و فایق آمدن بر

مخالفتان بر سرزمینهای وسیعی دست یافته بود به خاطر وسعت مرزهای مشترک در صدد

برقراری روابط صلح آمیز با دولت خوارزمشاهیان برآمده بود که در پی واقعه اترار یا به

ضعم برخی از مورخین، به بهانه واقعه اترار و به منظور تحقق هدفهای توسعه طلبانه اش،

برای تصرف اراضی جدید در غرب تهاجم خود را به سرزمینهای دولت خوارزمشاهی

آغاز نمود. چنگیزخان در رأس سپاهی با ۲۵۰ هزار نیرو به خراسان حمله نموده و پس از

تصرف بخارا و سمرقند، خجند به پیشروی در خاک ایران پرداختند. سلطان محمد

خوارزمشاه با همه توانایی اش شکست خورد و بقایای لشکر او نیز بازمانده و تارو مار



شدند. چنگیز خان در تعقیب سلطان محمد از شهری به شهر دیگر هجوم برده و به قتل و غارت پرداختند. سلطان محمد به جزیره آبسکون در دریای خزر پناه برد و در آنجا در گذشت و تلاشهای شجاعانه فرزندش (جلال الدین خوارزمشاه) ناکام ماند. و سلسله خوارزمشاهیان منقرض گردید. اوضاع خراسان تا مدتها نابسامان بود و شهرهای مختلف آن از جمله توس نابود گردید و مردم آن قتل عام شدند.

#### توس در تصرف مغولان

در اول ربیع الاول سال ۶۱۷ ه.ق. سرداران چنگیز به حوالی خراسان رسیدند و هر جا که شهری به مقاومت می پرداخت، مورد قتل و غارت قرار می دادند. شهرهایی که به طور صلح آمیز تصرف گردید از غارت مصون ماندند بطوریکه نوغان و توابع آن از انهدام به دور ماند اما دیگر نقاط توس از جمله طابران که در صدد مخالفت با مغولان برآمده بود نابود شد.

#### شورش سراج الدین بر ضد مغولان

پس از فتح توس مغولان در صدد تصرف دیگر شهرهای خراسان برآمدند. و در این زمان شایعاتی مبنی بر پیروزی سلطان جلال الدین در غرب ایران قوت گرفت و زمینه شورش علیه مغولان در توس فراهم گردید. حاکم مغولی توس در صدد سرکوب شورش برآمد

اما موفق نگردید. شورشیان توسی به فرماندهی سراج الدین توس را تصرف و حاکم مغول را کشتند و سرش را به نیشابور فرستادند اما نمی دانستند که سر حفته ای را از خواب بیدار کرده اند. مغولان پس از اطلاع از شورش توس به فتح مجدد توس اقدام نمودند و همه شورشیان از حمله سراج الدین را از دم تیغ گذراندند و حتی به چهارپایان نیز رحم نکردند.

سپس مغولان متوجه نیشابور گردیده و در این شهر به دلیل کشته شدن داماد چنگیز قتل عام بزرگی به راه انداختند و شهر را غارت و با خاک یکسان نمودند اما علیرغم تهاجمات زیاد مغولان فتح کامل خراسان تا سال ۶۱۸ هجری قمری به طول انجامید که سرانجام در این سال سپاه طولی فرزند چنگیز پس از فتح مرو روانه توس و دیگر مناطق خراسان گردید و در این حمله توس و مشهد الرضا نابود و شهر آباد و زیبای توس به ویرانه ای مبدل شد.

توس در عهد ایلخانان

اولین حاکم خراسان تیمور قراختایی نام داشت. پس از مرگ چنگیز جین تیمور و پسرش کورکوز به جای وی منصوب گردید و حکومت تمام ولایات غربی سیحون به او سپرده شد و وی توس را مقر حکومت خود قرار داد. وی شروع به خرید زمین و ساختن مساکن و منازل پرداخت. توس در سال ۶۳۷ ه. ق. تا حدودی مرمت شد و شاهان بعدی همانند

منگو آقا در آبادانی توس کوشش بسیار نمودند. برادر منگو آقا به نام هلاکوخان شروع به تسخیر بقیه بلاد ایران نمود و با پیوستن خواجه نصیرالدین طوسی به دستگاه هلاکوخان مغول در سال ۶۵۴ ه. ق. نام توس بیش از پیش بر سر زبانها افتاد و خواجه به آبادانی زادگاهش پرداخت که این امر موجب پشت سر گذاشتن سریع ویرانی عهد مغول گردید. در نیمه دوم قرن هفتم سکه در توس ضرب گردید و در زمان سلطنت الجایتو (سلطان محمد خدابنده) توس از طرف فرمانروایان ماوراءالنهر مورد حمله و تهدید قرار گرفت ولی الجایتو توانست با شکست مهاجمان امنیت را دوباره به توس برگرداند. پس از الجایتو خاندانی به نام جانی قربان بر توس حکومت می کردند تا اینکه در نیمه اول قرن هشتم و با مرگ ابوسعید بهادر آخرین ایلخان مغول سرداران در سبزوار قیام نمودند و کمی بعد توس از دست خاندان جانی قربان خارج شد که رهبری سرداران را شخصی درویش بنام شیخ حسن جوری بر عهده داشت که علاوه بر رهبری سیاسی پیشوای مذهبی و فکری سرداران نیز بود. بین سرداران و آل کرت که در هرات و پیرامون آن حکومت داشتند و همچنین جانی قربانها برای دست یابی به شهر توس رقابت و جنگ وجود داشت و توس بین این حکومتها دست به دست می گشت تا اینکه در اواخر قرن هشتم توس بدست میران شاه (فرزند تیمور گورکانی) ویران و تصرف گردید.

یورش تیمور به خراسان

پس از فروپاشی دولت ایلخانی در جای جای ایران حکومت‌های محلی سربرآوردند. در این زمان شخصی به نام تیمور که خود را از نسل چنگیز می دانست در ماوراءالنهر به قدرت رسید و برای گسترش قلمرو خود به ایران حمله کرد و خراسان نیز که در همسایگی ماوراءالنهر بود مورد هجوم واقع شد و شهرهای خراسان همچون هرات و سبزوار و نیشابور به دست تیمور و سردارانش همچون امیر جهان‌شاه جاکورا تسخیر گردید و خواجه علی مؤید آخرین امیر سربداران به مقابله با تیمور برخاست ولی چون قدرت مقابله را در خود ندید به تیمور پیوست و به دلیل اعتقاد به تشیع مورد اکرام و احترام قرار گرفت و به عنوان حاکم توس منسوب گردید.

شورش توس و جانی قربانها در سال ۷۹۱ ه. ق. چون شایعه محاصره شدن سپاه امیر تیمور گورکانی قوت گرفت. حاجی بیک جانی قربانی حاکم مشهد در صدد استقلال برآمد و پس از کمک امرای سربداری توس را مرکز مبارزات خود قرار داد و به تحکیم استحکامات پرداخت و سکه به نام خود ضرب نمود و آماده فتح ماوراءالنهر شد. چون خبر شورش توس و هرات رسید امیر حاکم هرات پیکي به نزد حاجی بیک فرستاد و او را از این عمل برحضر داشت اما سودی نبخشید در نتیجه حاکم هرات به توس لشکر کشید و توس را محاصره نمود. امیر تیمور نیز فرزندش میران شاه را در سال ۷۹۱ ه. ق. به کمک حاکم هرات فرستاد. سپاه

میران شاه پس از نابود کردن سربداران که به جانی قربانها کمک نموده بودند سبزواری را تصرف نموده و سلسله سربداران را منقرض نمودند و سپس به هرات حمله نموده و سلسله آل کرت را منقرض ساختند و پس از آن به یاری حاکم هرات شتافته و به طرف توس روانه شدند. با پیوستن سپاه میران شاه به سپاه حاکم هرات مردم توس از مقاومت دست کشیده و جانی بیگ شبانه فرار نمود و شهر توس به تصرف لشکریان میران شاه و آق بوغا درآمد و مورد قتل و غارت قرار گرفت به طوریکه علاوه بر انسانها تمام جنبندگان نیز نابود گردیدند و از سر کشتگان مناره ها ساختند.

توس در فرود

پس از حوادث سال ۷۹۱ ه. ق. توس دیگر نتوانست تجدید حیات کند اگرچه در دوران شاهرخ میرزا اقداماتی در جهت بازسازی آن انجام گرفت اما این شهر رونق گذشته را باز نیافت. پس از شاهرخ میرزا حکومت توس تا ۸۱۷ ه. ق. در دست الغبگ و نمایندگان او بود. از این زمان به بعد حکومت بایسنقر شروع گردید که او نیز در جهت آبادانی توس نیز کوششهای فراوانی نمود ولی چون شهر ویرانه ای بیش نبود او هرات را مرکز حکومت خود قرار داد. دهکده کوچک سناباد از اوایل قرن هفتم تا نهم رو به آبادانی نهاد و در اواخر این دوره به شهر جدید مشهد توس مشهور شد و در دوران سلطنت شاهرخ میرزا مشهد توس رونق زیادی یافت و کلمه مقدس نیز به آن افزوده گردید.

با افزایش رونق مشهد مقدس توس اهمیت خود را از دست داد و رو به ویرانی نهاد و در زمان بایسنقر میرزا و امیرعلی شیرنوازی وزیر سلطان حسین بایقرا و دیگر امرای تیموری بر وسعت مشهد افزوده گردید و از وسعت توس و طابران کاسته شد. عامل مهم دیگری که در کاهش رونق توس نقش داشت یورش حکم ازبک به سرداری محمدخان شیانی معروف به شیبک خان می باشد به طوری که پس از این یورش چنان توس از رونق افتاد که هیچکس در کوچه و بازارش نماند.

شیبک خان پس از تصرف توس در مرو مقلوب شاه اسماعیل صفوی گردید. با ظهور دولت صفویه در اوایل قرن دهم که حکومتی مذهبی داشتند وجود مرقد امام هشتم (ع) در مشهد مورد احترام ویژه شاهان صفوی قرار داشت. به دلیل بی آبی شهر طابران رونق خود را از دست داد و بر رونق مشهد توس افزوده گردید. و به مرور تمامی اهالی دیگر قسمتهای توس به مشهد توس مهاجرت نموده و از دیگر قسمتها به جز ویرانه چیزی نماند که اکنون این قسمتها از اماکن تاریخی مشهد مقدس به شمار می آیند که آرامگاه فردوسی از جمله این اماکن می باشند.

خراسان در اواخر عهد هارون الرشید

شهادت حضرت رضا (ع) سرآغاز رویدادهای تاریخی این شهر می باشد. چگونگی مهاجرت و شهادت آن حضرت از نظر تاریخی اهمیت داشته که در اینجا به آن اشاره می

گردد. در سالهای آخر قرن دوم هجری قمری خلافت هارون الرشید به انتها می رسید و سالهای جنگ قدرت میان فرزندان او می باشد. هارون الرشید در سال ۱۸۲ ه.ق. برای ولایت عهدی امین و سپس مأمون از مردم بیعت گرفت و خراسان تا همدان را به مأمون سپرد و خاندان برمکی را به عنوان پیشکاران او تعیین کرد. و در سفر حج سال ۱۸۵ ه.ق. در حضور فرزندان و بزرگان قوم خود در عهدنامه ای ولایت عهدی امین و مأمون را مکتوب ساخت و از حاضران گواهی گرفت و دو عهدنامه را در کعبه آویخت. پس از عزل خاندان برمکی از دستگاه خلافت اوضاع خراسان بسیار آشفته بود و حاکم جدید که علی ابن عیسی نام داشت سیاستهای غلطی را پیش گرفت که موجب قیامهای متعددی بر ضد او شد از جمله قیامهای هرات به رهبری حمزه آذرک و قیامهای استرآباد و بادقیس به رهبری ابوالخضب که به دلیل ظلم و ستمهای علی بن عیسی و به جان آمدن مردم گردید. چون قتنه و آشوب در خراسان بالا گرفت هارون الرشید در سال ۱۸۹ ه.ق. برای سروسامان دادن به اوضاع خراسان عازم ری شد و علی بن عیسی را از والی گری خراسان خلع نمود. علی بن عیسی هنگام ورود هارون الرشید به دیدار او شتافت و با تحف و هدایای فراوان سعی نمود او را تحت تأثیر قرار داده و خوشنود سازد. این ترفند در هارون مؤثر افتاد و علی بن عیسی را در سمت خود ابقاء نمود. در سال ۱۹۰ ه.ق. ناآرامی های خراسان با شورش رافع بن لیث بن نصر بالا گرفت و عدم موفقیت علی بن عیسی در دفع شورش رافع بیش از پیش هارون را متوجه اوضاع خراسان نمود در نتیجه هرثمه بن

اعین را به جای علی بن عیسی به حکمرانی خراسان منصوب و با سپاهی گران به سوی خراسان روانه نمود. هرثمه در سال ۱۹۲ ه. ق. پس از رسیدن به خراسان او مال علی بن عیسی را ضبط نموده و او را برای محاکمه نزد هارون فرستاد. با شدت یافتن آشوب و شورش هارون دریافت که خود شخصاً باید به اوضاع خراسان رسیدگی نماید لذا علی‌رغم کسالت مزاج در شعبان سال ۱۹۲ ه. ق. رهسپار خراسان گردید و در کاخ حمیدبن قحطبه واقع در دهکده سناباد نوغان مستقر شد ولی در جمادی الاولی سال ۱۹۳ ه. ق. بر اثر بیماری در ۴۶ سالگی درگذشت و جسد هارون الرشید در تالار بزرگ کاخ حمیدبن قحطبه به خاک سپرده شد و خلافت به امین رسید و مردم با او بیعت نمودند.

#### مأمون در خراسان

امین پس از رسیدن به خلافت در صدد برآمد برادرش مأمون را برکنار نموده و فرزند کنیز مورد علاقه اش که موسی نام داشت را به جای او ولیعهد سازد. امین در نامه ای مأمون را به بغداد فراخواند ولی مأمون با مشورت فردی به نام فضل بن سهل از توطئه امین با خبر شد و در مرو باقی ماند و امین نیز او را رسماً از ولایت عهدی خلع نمود و امین پس از خلع مأمون علی بن عیسی بن ماهان را مأمور احضار مأمون ساخت. مأمون پس از اطلاع از تصمیم امین به کمک وزیرش فضل با سپاهی عظیم روانه خراسان گردید و نواحی شرق را از کوه همدان تا تبت و از دریای فارس تا دیلم گزرگان به او واگذار کرد و ۳ میلیون



درهم مقرری نیز برای او تعیین کرد و فضل را به لقب ذوالریاستین ملقب ساخت. امین نیز در سال ۱۹۷ ه. ق. هرثمه بن اعین و طاهر بن حسین را با سپاهی بزرگ برای محاصره بغداد روانه داشت و جنگی در ناحیه ری میان دو سپاه اتفاق افتاد لشکر علی بن عیسی شکست خورد و خودش بدست داود نامی نیز کشته شد. امین سپاه دیگری ره به فرماندهی عبدالرحمان خیله برای جنگ با طاهر اعزام داشت که او نیز در همدان شکست خورد و طاهر به طرف حلوان و سپس به بصره و اهواز پیشروی نمود و به همراه هرثمه عازم بغداد شد. امین پس از اطلاع از شکستهای پی در پی سپاهش به مشورت با سرداران پرداخت و توانست با بزل و بخشش اوضاع آشفته بغداد را سامان بخشیده و سرداران را به مقاومت در برابر سپاه مأمون وادار نماید اما محاصره بغداد طولانی شد و امین امید پیروزی را از دست داد و نامه ای به هرثمه نوشت و از او امان خواست اما هنگامیکه عازم پیوستن به سپاه هرثمه بود توسط سربازان طاهر کشته شد و بغداد به تصرف سپاهیان مأمون درآمد و بدین ترتیب در سال ۱۹۸ ه. ق. مأمون با کمک خراسانیان به خلافت رسید و بلاد اسلامی با او بیعت نمودند.